

دیداری تازه با قرآن - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رشد

صفایى حائرى، على، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

رشد / على صفایى حائرى (عين - صاد). قم: ليلة القدر، ۱۳۸۸.

۶۸ ص - (... سرى دیدارى تازه با قرآن)

۸۰۰۰ ريال. 9 - 5 - 93098 - 964 - ISB N978

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

۱. تکامل و اسلام ۲. انسان (اسلام)،

الف. عنوان.

۲۹۷ / ۴۶۶

۷ ص / الف B

۱۰۶۲ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران

## فهرست

۷	مقدمه
۱۱	بحران‌ها و شتاب‌های ستمگر
۱۲	قربانی‌ها و ستم‌یده‌ها
۱۳	راه
۱۵	واژه‌های قرآن
۱۸	خُسر
۲۲	رشد یا تکامل
۲۴	ضرورت رشد
۲۶	عوامل رشد
۲۷	سرمایه‌ها
۲۹	نیازها



رشد

على صفایى حائرى (عين - صاد)

انتشارات ليلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ - ۷۷۱۲۳۲۸ - ۰۲۵۱

چاپ دهم: تابستان ۸۸

چاپ: پاسدار اسلام

تیراژ: ۵۰۰۰

قیمت: ۸۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۳۰۹۸ - ۵ - ۹

تلفن مرکز پخش: ۰۲۲ / ۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲ / نمابر: ۷۷۱۷۳۷۸ - ۷۷۱۷۳۷۸ - ۰۲۵۱

«کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است»

بازارها و خریدارها ..... ۳۵

خسارت‌ها ..... ۳۹

### جبران‌ها:

نقش ایمان در رشد ..... ۴۵

نقش مؤمن در رشد ..... ۵۳

نظری کلی به سوره ..... ۵۹

### مقدمه

قرآن دریایی است، عمیق،<sup>۱</sup> گسترده، پربار.

عمیق است: روح و نور و تفسیر دارد.<sup>۲</sup>

و گسترده است: بر تمام راه دراز انسان و بر تمام ابعاد وسیع او نظر

۱. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۱۹۸، ص ۳۱۵.

۲. فهم قرآن چهار مرحله دارد: ترجمه، تفسیر، روح، نور.

ترجمه، درک مفهوم کلمه‌هاست.

و تفسیر، شناخت مصداق و نمونه‌هاست.

و روح، درک انگیزه‌ی ترکیب کلمه‌ها و جمله‌هاست و آگاهی به عواملی است که در نهان کارگر هستند.

و نور، دیدار از جلوه‌های عظیم و عمیق آیه‌هاست، که به هدایت و عبودیت و صراط مستقیم می‌رساند.

و دلیل این ادعا همان آیه‌ی ۵۲، شوری است؛ «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا... وَإِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَيْنَا صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

برای رسیدن به این مراحل، روش‌ها و برنامه‌هایی هست که در جزوه‌ی دیگر از آن بحث شده. مهم این روش‌ها هستند، نه برداشت‌ها. روش دادن، چشمه را کاویدن است و از برداشت‌ها گفت‌وگو کردن، استخر را به آب بستن. و چه کسی نمی‌داند که آب چشمه بهتر از آب استخر است. ر.ک به روش برداشت از قرآن، از همین نویسنده.

دارد.<sup>۱</sup>

و پر بار است: چون برای این همه برنامه دارد.<sup>۲</sup>

قرآن دریایی است عمیق، گسترده، پر بار.

و دیدار با این عمیق گسترده، همانقدر که حاصل خیز می‌تواند باشد، توان سوز نیز هست.

آنها که در این دریا، بی‌روش، بی‌وسيله، بی‌راهنما، حرکت می‌کنند، نه تنها چیزی بدست نمی‌آورند، که همه چیز را از دست می‌دهند و خویشتن را جا می‌گذارند و به موج می‌سپارند.

با توجه به این روش‌ها و راهنمایی‌ها که از خود قرآن بدست آمده، ما دیداری تازه با قرآن شروع کرده‌ایم.

هدف در این دیدار، شناخت نور، هدایت، عظمت، عمق، دقت، زیبایی و اعجاز و روابط آیه‌هاست. کتاب‌هایی هست که با خواندن آنها عظمت و دانش نویسنده چشم را می‌گیرد و دل را اسیر می‌کند، در حالی که آیه‌ها در این میان مثله شده و از دست رفته و هماهنگی و روابط آنها فراموش گردیده است.

این دیدارها از این قرار هستند:

۱. دیداری با سوره‌ی عصر و داستان انسان و سرمایه‌ها و نیازها و بازارها و خریدارها و خسرها و رشدها (کتاب حاضر).

۱. لَا رَطْبَ وَلَا يَابِسَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ. انعام، ۵۹.

۲. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ. نحل، ۸۹.

۲. دیداری با سوره‌ی حمد و صراط مستقیم و نزدیک‌ترین راه تا رشد انسان و بهترین خریدار برای متاع‌ها و سرمایه‌ها.<sup>۱</sup>

۳. دیداری با سوره‌ی قیامت و بازار وسیع آخرت با آن قدرت جذب و آن وسعت بی‌انتها.

۴. دیداری با آیه‌های رسالت و روش رهبری به آن سرمایه‌ها و نیازها و خریدارها و بازارها.

۵. دیداری با آیه‌هایی مربوط به روش حرکت و تجارت، نظام‌ها و قانون‌ها (شرایع و احکام).

احکام مربوط به انسان با خودش (احکام اخلاقی)،

با خدایش (احکام عبادی)،

با دیگران (احکام حقوقی)،

بازندگیش از تولد و خوراک و پوشاک و... تا مرگ و ارث.

و نظام‌های تربیتی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و حکومتی،

اقتصادی، حقوقی، قضایی، جزایی.

اینها دیدارهایی است که در پیش داریم، باشد که در این دیدارها با

زیبایی و عظمت و عمق و اصالت قرآن، آشنا شویم و به آن دل بدهیم و با

آن زندگی کنیم و با آن بمیریم.

۱ - کتاب صراط، از همین نویسنده.

## بحران‌ها و شتاب‌های ستمگر

در لحظه‌های بحرانی تاریخ، کلمه‌ها، فکرها، کارها و رابطه‌ها، حدود خویش را از دست می‌دهند و از مفهوم خالی می‌شوند.

در این مرحله هر چیزی در جای هر چیز می‌نشیند، چون مرزها شکسته شده‌اند و فقط آهنگ‌های کلمه‌ها و جلوه‌ی کارها و شور فکرها، کارسازی می‌نمایند و یا درگیری پیش می‌آورند و این درگیری‌ها، درگیری‌هایی لفظی هستند و بی‌بار و بی‌نتیجه.

در این مرحله، قدرها و اندازه‌ها و در نتیجه، حدها و مرزها و در نتیجه قانون‌ها و ضابطه‌ها در هم می‌ریزند، هرکس در هرکاری و هرکلمه در هر جایی و هر فکر در هر سری، ساز می‌زند و سرگردان، می‌چرخد و جایگاهی ندارد، همچون غباری در فضایی.

این بلبشوی اجتماعی و انسانی، نتیجه‌ی حادثه‌ها و درگیری‌ها و

شتابزدگی‌هایی است که با حادثه‌ها، سبز شده‌اند و انسان را به کار کشیده‌اند و به خویش خوانده‌اند و آماده کرده‌اند.

اگر انسان در کنار این حادثه‌ها با تدبیر و تقدیر و تنظیمی همراه می‌گردید، تدبیری در رهبری و تقدیری در طرح‌ریزی و تنظیمی در عمل، هیچگاه محکوم حادثه‌ها و اسیر شتاب‌ها، نمی‌ماند و حدود را در هم نمی‌ریخت و اندازه‌ها را ندیده نمی‌گرفت و هر کلمه و هر فکر و هر گام را در هر جایی نمی‌گذاشت.

### قربانی‌ها و ستم‌دیده‌ها

در این لحظه‌های بحرانی و در کنار این بلبشوی ظالم، کلمه‌ها و کارها و فکری‌هایی که پس از اندازه‌گیری‌ها - قدر - و مرزبندی‌ها - حد - مطرح شده‌اند، همیشه مظلوم خواهند ماند و ستم خواهند دید و با بهره‌برداری‌های غلط، مسأله‌ها و بحران‌های تازه‌ای خواهند آفرید ...

کلمه‌ها و فکرها و طرح‌های قرآن، یکی از همین مظلوم‌های تنها و ستم‌دیده‌های دوران‌های بحرانی تاریخ، هستند، که چوب شتابزدگی و نبود تدبیر و تقدیر و تنظیم را تا به حال تحمل کرده‌اند و بار تهمت‌ها را به دوش کشیده‌اند.

و ما هم آفریده‌ی شتاب‌ها هستیم و فرزند حادثه‌ها.

و این است که از قرآن بهره نمی‌گیریم، چون خدای قرآن، نه با شتاب، که در جای خود آیه‌ها را نشان می‌دهد و از شتاب ما، شتابی نمی‌گیرد.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونَا

### راه

ما بازیچه‌ی شتاب‌ها هستیم، مگر هنگامی که از پیش طرحی داشته باشیم و با حساب احتمالات آماده شده باشیم و خط آخر را خوانده باشیم.

در این هنگام، این ماییم که چشم به راه حادثه‌ها هستیم و با سازمان و تنظیم خویش به حادثه‌ها نظام داده‌ایم و سازمان بخشیده‌ایم. دل‌هایی که سازمان گرفته‌اند، دیگر بازیچه‌ی حادثه‌ها نمی‌شوند و بحران نمی‌بینند.

مغازه‌ای که قفسه بندی شده و تنظیم گردیده، جنس‌های زیاد آن، به راحتی در دسترس قرار می‌گیرند. اما دکه‌های درهم و شلوغ که اجناس شان پخش و رها و زیر پا افتاده است، دست و پاگیر و خستگی زا و وقت کش، هستند.

دل‌هایی که بر اساس اهمیت حادثه‌ها، کارها را، رده‌بندی کرده‌اند، در حالیکه هزار کار دارند، بیش از یک گرفتاری برایشان نیست. چون در یک

۱. انبیاء، ۳۷. انسان از شتاب آفریده شده، به زودی آیه‌هایم را به شما نشان می‌دهم. از من شتاب نخواهید.

لحظه، گرفتاری ما، فقط مربوط به آن کار و آن حادثه‌ای است که اهمیت زیادتری دارد و ضرورت بیشتری. اگر تمام کارها را انجام بدهیم و این یک کار، بماند، کاری انجام نداده‌ایم و بار خود را نگذاشته‌ایم و اگر آن یک کار را، فقط همان را، بیاوریم، دیگر حرفی برای ما نیست و باز خواستی نیست. و همین است که دیگر سیل حادثه‌ها و انبوه کارها، ما را خرد نمی‌کند و به بازی نمی‌گیرد.

آنها که با معیار اهمیت و ضرورت، به نظم رسیده‌اند و سازمان گرفته‌اند، اینها در بن بست نمی‌مانند و در درگیری‌ها نمی‌شکنند و بازیچه‌ی عجله‌ها و شتاب‌ها نمی‌شوند و در بحرانی‌ترین لحظه‌های تاریخ و همراه درگیری‌های مستمر، قدرها و حدها را در نظر دارند و هر کلمه و هر کار و هر فکری را در جایگاه خویش می‌گذارند و در نتیجه می‌توانند از کلمه‌ها و طرح‌ها و فکری‌هایی که دور از شتاب‌ها و عجله‌ها و همراه قدر و حدی هستند، بهره بگیرند.

کسانی که ضرر شتاب‌ها را دیده‌اند و غرامت سنگینی پرداخته‌اند و به سازمان فکری و نظام ذهنی محکمی رسیده‌اند و با اهمیت‌ها و ضرورت‌ها، این سازمان را برپا کرده‌اند، به آن دقت و سنجشی می‌رسند، که هر کلمه‌ای را کنترل کنند بدون آنکه وقت زیادی را تلف کرده باشند. آخر راهی‌هایی که برای پیاده روها دور است، برای سرعت‌های بزرگ و وسیله‌های سریع، نزدیک است و وقتی نمی‌گیرد.

ورزیده‌ها، در یک ساعت کاری را به پایان می‌رسانند که تازه کارها در یک روز از انجام آن عاجز هستند.

و برای رسیدن به این ورزیدگی، می‌توان از دقت در مسایل جزئی، شروع کرد و از زیر آوار عادت‌های حاکم بیرون آمد و دقت‌ها و سنجش‌ها را در برخورد با هر مسأله بکار گرفت.

به اینگونه آنها که در مسائل جزئی، دقیق و آماده شده‌اند، مسائل بزرگ را سطحی و ساده نمی‌نگرند. کسانی که از وزنه‌های کوچک ورزیدگی را هدیه گرفته‌اند، در زیر وزنه‌های بزرگ، از پا نمی‌افتند.

به اینگونه در وقت کم، کارهای زیاد، عملی می‌شوند و مرزها و اندازه‌ها در هم نمی‌ریزند و کلمه‌ها و کارها و طرح‌هایی که همراه حدها و قدرها بوده‌اند، ستم نمی‌بینند. و آن کلمه‌ها و طرح‌هایی که بی‌حساب و بی‌اندازه و بی‌مرز بوده‌اند، رها نمی‌شوند که نقد می‌خورند. با این ترازوهای دقیق و میزان‌های ورزیده از سرگردانی، نجات می‌یابند.

### واژه‌های قرآن

ما، در قرآن به کلمه‌هایی برخورد می‌کنیم. این کلمه‌ها در زبان ما، در گفت‌وگوهای روزمره‌ی ما هم جریان دارند و در نتیجه بحران شروع می‌شود و گره‌های کور، سبز می‌شوند، چون ما به برداشت‌هایی دست می‌زنیم که از عادت‌های ما مایه می‌گیرند.

ما به هر کس که ساده و جانماز آبکش بود، مؤمن می‌گفتیم و به هر کس که از ما کنار می‌کشید و لب به جام ما نمی‌زد، متقی می‌گفتیم و هر کس که دست و دل باز می‌شد، محسن می‌گفتیم و هر کس که رام می‌گردید، صابر می‌گفتیم و هر کس که دهانش همراه تسبیحش باز و بسته می‌شد، ذاکر و شاکر می‌گفتیم. ما به اینگونه با مؤمن و متقی و محسن و صابر و شاکر و ذاکر و ... عادت کرده بودیم و اکنون که با قرآن و آن کلمه‌های دقیق و تیپ‌های مشخص<sup>۱</sup> برخورد می‌کنیم، باز همان‌ها را مطرح می‌کنیم و همان‌ها را می‌فهمیم و یا بهتر بگویم نفهمیده با آنها بازی می‌کنیم و بر آنها ستم می‌نماییم. این ستم از آنجا شروع می‌شود که ما بدون رسیدن به معنی و مقصود، به کلمه‌ها و لفظ‌ها رسیده‌ایم و با الفاظ خالی انس

۱. برای تقسیم و تیپ‌بندی به مبنا و اساسی نیاز داریم و این مبنا شهر و رنگ و شغل و... نیست. بر اساس برخورد و تلقی با حقیقت و پذیرش آن، تیپ‌های کافر، شاک، منافق، مستضعف، مسلم، مؤمن، متقی، محسن، شاکر و محبت و مقرب، شکل می‌گیرند.

اسلام، شناخت و تسلیم در برابر آن است.

ایمان، شناخت در سر به اضافه عشق در دل است. قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ. حجرات، ۱۴.

تقوی، شناخت و عشق به اضافه‌ی عمل است و اطاعت.

احسان، شناخت و عشق و عمل و صبر است در درگیری‌ها. مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. یوسف، ۹۰.

شکر، شناخت و عشق و عمل و سپاس و منت‌پذیری است. اخبات، شناخت و عشق و عمل و صبر و شکر و خشیت است بدون غرور و سرافرازی.

و قرب، شناخت و عشق و عمل و صبر و شکر و خشیت و خشوع است به اضافه‌ی سبقت و شتاب، که: السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. واقعه، ۱۰.

و هر کدام از این دسته‌ها خود مراحل و درجاتی دارند که هر کدام با علامت‌ها و نشانه‌هایی همراه است، که در جایی دیگر باید به آنها پرداخت.

گرفته‌ایم و آنها را در برخوردها به رخ یکدیگر کشیده‌ایم.

اگر ما با حرکت فکری همراه می‌شدیم و در خود می‌جوشیدیم و مطلب‌ها و مفهوم‌ها را درک می‌کردیم و آنگاه در به در، به دنبال کلمه‌ها می‌گشتیم، در آن لحظه که به یک کلمه می‌رسیدیم، از آن بهره می‌گرفتیم و همچون تشنه‌های به آب رسیده، کلمه‌ها را قطره قطره می‌چشیدیم و جذب می‌کردیم.

ما پیش از آنکه تشنه شده باشیم، نوشیده‌ایم و پیش از آنکه به اشتها آمده باشیم و با سؤال‌ها گلاویز شده باشیم، خود را تلنبار کرده‌ایم و پیش از آنکه به معناها دست یافته باشیم، به کلمه‌ها رسیده‌ایم و این است که باد کرده‌ایم و با آنکه زیاد داریم، مریض و بی‌رمق هستیم و به امتلاء ذهنی و پرخوری فکری دچار شده‌ایم.

اسفناک اینکه، این بیماری و این پرخوری، همه گیر شده و اسفناک‌تر اینکه، این بیماری در ابتدا به عنوان یک افتخار و نشانه‌ی سلامتی و روشنفکری هم قلمداد می‌گردد، اما رفته رفته سنگینی و خستگی و ضعف ذهنی را به دنبال می‌آورد و روشنفکر تلنبار شده را به بن بست می‌رساند.

اینها با اینکه خیلی دارند، فقیر هستند، چون پیش از سؤال، به جواب‌ها رسیده‌اند و پیش از عطش، به آب.

دوای اینها، همان طرح سؤال‌های بنیادی است که بتواند به تفکرات



آنها سازمان بدهد، تا بتوانند با تفکرات سازمان گرفته، به مطالعات خویش سر و سامانی بدهند و آن را هضم کنند و شیره کشی نمایند.

هیچ چیز بی حاصل تر، از این مطالعات دستوری و کتاب خواندن های پیشنهادی نیست، که پیش از طرح سؤال و جوشش پرسش ها، گریبان گیر تازه راه افتاده ها و نو مسلمان های شعار زده می شود.

کسانی که می خواهند دیگری را به راهی و به تفکراتی و به مطالعاتی وادار کنند، ناچارند که زودتر زمینه ها را فراهم سازند و تشنگی را در طرف بریزند و تنور را داغ کنند و سپس نان بچسبانند و مطالبی و کتاب هایی را در دسترس بگذارند.

اینگونه، حرف ها و طرح ها زودتر جذب می شوند و کلمه ها زودتر مفهوم می شوند و در عمل شکل می گیرند و در خارج پیاده می گردند.

## خُسر

خسر، رشد، تکامل، هم از آن کلمه هایی هستند که بسته بندی شده به ما هدیه شده اند، بدون آنکه آنها را یافته باشیم، با آنها به بازی نشستیم. در برابر دیگران که می گویند برای چه آفریده شده ایم، خیلی پر طمطراق و شتاب زده می گوئیم برای تکامل و طرف بدون اینکه مفهومی از خودش، از استعدادهایش، از نقص ها و کمبودها و نیازهایش و از شکل گرفتن ها و به اوج رسیدن استعدادهایش، در نظر داشته باشد، زبانش بند

می آید و مبهوت نگاه می کند.

و اگر عصیان گرت تر و طوفانی تر باشد، با خستگی می پرسد، خوب اصلاً تکامل برای چه؟ چرا تکامل پیدا کنیم؟ من نمی خواهم به کمال برسم. این هر دو عکس العمل از آنجا مایه می گیرند که هنوز معناها را ندیده، به کلمه ها رسیده ایم و به جای همپایی و همراهی، کلمه ها را به یکدیگر هدیه داده ایم و مطالب را بسته بندی شده برای هم، پرت کرده ایم.

در حالی که برای شناخت اینکه برای چه هستیم، باید بدانم با چه چیزهایی هستیم. از وسائلی که در یک اطاق هست می توان کشف کرد که این اطاق برای چیست و برای چه آفریده شده. از استعدادها و نیروهای انسان هم می توان کشف کرد که او برای چیست و برای چه آفریده شده است.

برای من از سال های دور این سؤال که برای چه هستم طرح شده بود و به جواب بسته بندی شده اش هم رسیده بودم و با شور و حال می شنیدم برای تکامل، تا اینکه دوره ی نقادی و عصیان گری شروع شد و حرف های سر بسته به تحلیل رسیدند و در برابر سؤال ها، با حلم و تأنی، کار تحلیل آغاز گردید.

در این دوره بود، که به این نکته رسیدیم که انسان در یک مرحله خودش را کشف می کند و در یک مرحله، این معدن را استخراج و تصفیه می کند و در یک مرحله به استخراج شده ها و آهن های تصفیه شده، شکل

می دهد و آنها را به صورت ماشین ها و ابزارهای گوناگون در می آورد و به تکامل می رساند. ولی مسأله در همین جا خلاصه نمی شود که پس از شکل گرفتن و به تکامل رسیدن، نوبت رهبری کردن و جهت دادن به ماشین های تکامل یافته، می رسد.

به اینگونه بود، که یافتن انسان برای مسأله ای بالاتر از شکل گرفتن و تکامل یافتن باید بکوشد، چون تنها این کافی نیست که شکل بگیریم و در ابعاد وسیع ماده و معنا تکامل پیدا کنیم، زیرا با این تکامل یافتن، مسأله ای بن بست و عبث و پوچی زودتر پیش می آید و عمیق تر، مطرح می گردد.

کسی که بهترین ماشین را و شکل گرفته ترین وسیله ها را و تکامل یافته ترین مرکب ها را با خود دارد مسأله ای بن بست و ترافیک و محدودیت ها را بیشتر احساس می کند و عمیق تر می فهمد.

انسانی که در دو بُعد ماده و اخلاق شکل گرفته و به تکامل رسیده، اما جهت ندارد و راه ندارد، به بن بست و عبث و پوچی عمیق تری گرفتار خواهد شد و این بن بست و عبث و پوچی<sup>۱</sup> را دیگر نمی توان با عرفان شرق هم درمان کرد و با هیپی گری مداوا نمود، چون این عرفان، خود یک نوع

۱. انسان گاهی به بن بست می رسد، با اینکه نیرو و توان برای رفتن دارد، راهی پیش پایش نیست، اما گاهی راهش هست، جایی برای رفتن دارد، اما توانش نیست. این عجز است و آن عبث و پوچی.

می توان میان عبث و پوچی هم مرزی بست. عبث بی مصرف ماندن استعداد های عظیم انسانی است که عظمت خود را یافته و پوچی زبونی انسان در برابر شکست ها و بحران هایی است که به تجربه حس شان کرده. عبث از درک عظمت انسان مایه می گیرد و پوچی از عظمت رنج ها و شکست ها.

تکامل برای استعدادهای عظیم تر انسان است که پس از شکل گرفتن و تکامل یافتن، باید به دنبال راهی بزرگ تر برای حرکت کردن و جهتی برتر برای دویدنش بود.

برای این انسان مسأله ای جهت و صراط و مرکب ها و رهبری ها و روش حرکت و منزل ها، مطرح می شوند و تنها استعدادهای تکامل یافته در دو بُعد ماده و اخلاق مسأله ای را حل نمی کنند.

آن لحظه ای که انسان فکر و عقل و دلش را مثل ابزارها و ماشین هایش شکل بدهد، آیا آن روز این استعدادهای شکل گرفته و به بن بست نشسته، بحران های بزرگتری را سبز نمی کنند؟

انسان هنگامی آدم می شود که به استعدادهای شکل گرفته اش جهت بدهد. برای این انسان، مکتبی، مکتب می شود، که جهت حرکت و صراط و روش حرکت و... را به او یاد بدهد و بیاموزد، بدون آنکه او را مسخ کند و او را در راه بغلطاند و یا بغل بگیرد.

با این دید بود که آیه های *إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ*<sup>۱</sup>، *إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ*<sup>۲</sup> و آیه های *أَهْدِنَا الصِّرَاطَ*<sup>۳</sup> و *وَإِنَّكَ تَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ*<sup>۴</sup> و آیه های مربوط به معاد و اینکه بهشت منزل است، نه مقصد و *جَنَّاتٍ الْفُرْدُوسِ نَزُلًا*<sup>۵</sup> پیام های عظیمی همراه می آوردند و نورهای بزرگی بر سر راه می ریختند.

با این دید و پس از این حرکت فکری وقتی به دنبال جواب سؤال

۱. بقره، ۲۸. ۲. نجم، ۴۲. ۳. حمد، ۶.

۴. شوری، ۵۲. ۵. کهف، ۱۰۷.

سابقم که برای چه آفریده شده‌ام، قرآن را می‌کاویدم، آیه‌هایی از قبیل،  
 أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْدًا<sup>۱</sup> و إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ<sup>۲</sup> و يَا وَ لَقَدْ  
 آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْل<sup>۳</sup> و اوو روحم را به گونه‌ای گرفتند که تمام  
 عصیانم به تسلیم رسید و یافتم که چگونه انسان پس از تشهد به تسلیم  
 می‌رسد و یافتم که این تسلیم از تمام عصیان‌های تاریخ عظیم‌تر است، که  
 در چنین تسلیمی، تمام عصیان‌ها شکل گرفته‌اند و جهت گرفته‌اند.

این تسلیمی است که عصیان‌ها در آن به زنجیر بسته‌اند و در راهند.

قرآن کتابی بود که به انسان، نه تکامل، که رشد را هدیه می‌داد. يَهْدِي  
 إِلَى الرُّشْدِ<sup>۴</sup>.

قرآن کتابی بود که پس از شکل گرفتن، رهبری کردن را می‌آموخت،  
 که رشد، رهبری کردن استعدادهای تکامل یافته است.

## رشد یا تکامل

رشد در زبان قرآن خیلی پربارتر و عمیق‌تر از تکامل است. البته  
 می‌توان هر کلمه‌ای را در برابر هر معنایی قرار داد و وضعی جدید به  
 وجود آورد، ولی این قرار داد و وضع جدید نباید ما را فریب بدهد.

رشد، در برابر خسر است و کمال، در برابر نقص.

آنچه که به اوج خویش رسید، مثلاً قدرت بازوها، قدرت فکری،

قدرت عقلی، قدرت روحی و ... هنگامی که به اوج خود رسیدند و از  
 نقص‌ها رها شدند، تازه همین‌ها همراه یکی از دو حالت رشد و یا خسر  
 هستند. اگر با دستم و قدرت بازویم در جهت عالی‌تر کارکنم، رشد کرده‌ام  
 و گرنه خسارت دیده‌ام و باخت‌ام.

و همین طور در قسمت فکری و عقلی و روحی.

ما خیال می‌کنیم که اگر بُعد معنوی این قرن به اندازه‌ی بُعد صنعت،  
 قدرت مادی، پیشرفت کند، کار انسان به سامان می‌رسد و این است که  
 نهضت اخلاقی راه می‌اندازیم، در حالی که این انسان به تکامل رسیده‌ی  
 در این دو بُعد، بیشتر و عمیق‌تر بن‌بست و پوچی و عبث را احساس  
 می‌کند.

انسان، هنگامی که در اوج رفاه موعود سوسیالیسم قرار بگیرد و در  
 بعد معنوی به عرفان عمیق هند هم دست بیابد و روح تشنه‌اش را در زیر  
 شبنم جنگل‌های مبهم هند، سیراب کند و به طراوت برساند، این انسان  
 سرشار در دو بعد، رنجش عمیق‌تر و جانکاه‌تر خواهد شد و بن‌بست  
 سخت‌تری خواهد داشت.

اگر در جوامع سرمایه‌داری پس از رسیدن یک عده به رفاه عالی، برای  
 همین‌ها بن‌بست مطرح شد در جوامع سوسیالیست پس از رسیدن به اوج  
 رفاه عمومی، همه هیپی می‌شوند و به عصیان چنگ می‌زنند و به عرفان  
 شرق پناه می‌آورند تا آن روز که در این بن‌بست هم بمانند و راهی دیگر

۱. جنّ، ۱۰. ۲. جنّ، ۲. ۳. انبیاء، ۵۱.

۴. جنّ، ۲.

بخواهند.

انسانی حتی پس از فرار از بیرون و هجرت از بیرون و رسیدن به پناهگاه درونی خویش، در این زندان هم نمی‌تواند بماند و در این آزادی هرز، هم نمی‌تواند دوام بیاورد، که در این وسعت تبخیر هم، مجبور است خویشتن را از هرزگی و ولنگاری برهاند و خود را در جهتی عالی‌تر رهبری کند و از آزادی خویشتن هم آزاد گردد.

این جهت اگر جهت برتر باشد،<sup>۱</sup> رشد مطرح می‌شود و باروری و گرنه، خسر و زیان، آن هم در بطن تکامل.

این مفهوم رشد است که در برابر خسر آمده و این مفهوم با تکامل، تفاوت‌ها دارد.

رشد، زیاد شدن انسانی است که به استعدادها تکامل یافته‌اش جهت می‌دهد و آنها را از بن‌بست می‌رهاند و به دنبال روش حرکت و صراط و رهبری می‌افتد و ضرورت مذهب را می‌یابد.

## ضرورت رشد

و در این سطح ضرورت رشد و اینکه چرا رشد کنیم و تکامل بیابیم، روشن می‌شود.

چرا رشد کنیم؟

۱. سبحان ربی الاعلی و بحمدہ.

چون استعدادش را داریم و چون نیازش را داریم و گرنه گرفتار بحران احتکار و تراکم استعدادها خواهیم شد و بیچاره‌ی نیازهای عظیم.

کسانی که گندم‌ها را به خاک می‌سپارند، آنهایی هستند که وسعت خسیس زمستان را فهمیده‌اند و نیازهای عظیم را شناخته‌اند و می‌خواهند، گندم‌ها را زیاد کنند.

آنها که راه دراز و وقت کم را فهمیده‌اند، مجبورند که خود را زیاد کنند و رشد بدهند.

اینها زندگی و مرگ را به همین معیار می‌سنجند، اگر زنده‌اند و اگر می‌میرند، به خاطر همین زیاد شدن است.

زندگی شان، تلاوت تکرار نیست و مرگشان، گم شدن و از دست رفتن و خودکشی نیست.

انسان باید انتخاب کند چه زیستن را و چه مردن را.

و در انتخاب دنبال رجحان‌ها و اهمیت‌ها و ضرورت‌هاست. هنگامی که زندگی سازنده‌تر است، زندگی و آن لحظه که مرگ، بارورترست، مرگ، انتخاب می‌شود و این است که مرگ اینها، خود زندگی است و ادامه‌ی عالی‌تری از حیات<sup>۱</sup>.

۱. بل أحياء عند ربهم يرزقون. آل عمران، ۱۶۹.

## عوامل رشد

زیاد شدن گندم‌ها و بارور شدن گیاهها، به عامل‌هایی نیاز دارد که باید فراهم شوند.

خاک و آب و هوا و کود و وو.

و به عامل‌هایی که باید برطرف شوند: آفت‌ها و خطر‌ها. این عامل‌ها، گاهی عوامل انحطاط و خشک شدن هستند و گاهی عوامل رکود و ایستایی و بی‌باری.

انسان هم با همین عوامل همراه است:

عوامل رشد،

عوامل انحطاط،

عوامل رکود.

در این نوشته فقط به دو عامل از عوامل رشد اشاره شده و از نقش

ایمان و نقش مؤمن‌گفت‌وگو شده است.

از دیگرها، در نوشته‌ی *صراط* حرف‌هایی طرح می‌شود. همین.

۱

## سرمایه‌ها

انسان از سرمایه‌هایی سرشار است و با استعدادهایی<sup>۱</sup> همراه، از نیروهای بدنی و عاطفی و غرائز فردی و اجتماعی و عالی گرفته تا مهم‌تر از این همه یعنی نیروی رهبری اینها و جهت دادن به این همه استعداد.<sup>۲</sup> انسان‌ها گرچه در سرمایه‌ها با هم تفاوت دارند اما در جهت دادن به این‌ها و رهبری این‌ها همه با هم برابرند.

۱. برای بدست آوردن سرمایه‌ها و استعدادهای انسان، دو راه هست: یکی مقایسه با موجودات دیگر و دیگری، نیازها. هر نیاز نمایانگر یک استعداد بلکه استعدادهایی ست، همان طور که نیاز غذا نمایانگر معده و رودها و رگ‌ها و سلول‌هاست، همین طور نیاز امنیت و یقین و آزادی و اعتراف و نجوا و مقبولیت و... نمایانگر استعدادهای عظیمی هستند. امنیت نمایانگر فکر است و یقین، نمایانگر عقل و آزادی، نمایانگر اراده و اعتراف، نمایانگر وجدان و... چون تفکرات، آرامش می‌خواهند و عقل و سنجش، یقین و انتخاب و اراده، آزادی و وجدان، نجوی و اعتراف.

۲. این نیرو، از تضاد و درگیری استعدادهای بدست می‌آید. فکر مسائل تازه‌ای را کشف می‌کند و عقل آنها را می‌سنجد و پس از سنجش مهم‌ترین آنها انتخاب می‌گردد و جلب نفع ضامن اجرای آن است. اگر ارزیابی فکر پس از آزادی و همراه آموزش و یادآوری‌ها باشد در نتیجه سنجش‌ها و انتخاب‌ها و رهبری‌ها صحیح خواهد بود وگرنه زیان‌بار و پرخسارت.

هر کس از تضاد استعدادها برخوردار بود و هر کس بشر بود ناچار از این جهت دادن و رهبری کردن برخوردار است. خود این استعدادها مهم نیستند و کاری که با دست یا فکر یا نیروی عظیم خود انجام می‌دهیم مهم نیست، بل مهم هدف و جهت این کارهاست که برای چه از این‌ها بهره می‌گیریم و در چه راهی آنها را به جریان می‌اندازیم.

با این دید دیگر اختلاف عمل‌ها و اختلاف استعدادها مسأله‌ی ظلم و بی‌عدالتی را به دنبال نمی‌کشد. چون حکمت بر اساس نیازهای گوناگون افراد گوناگون تهیه می‌کند، در حالی که این گوناگونی‌ها ملاک افتخار نیست و در حالی که از هر کس به اندازه‌ای که داده‌اند باز دهی می‌خواهند و در حالی که هنگام پاداش، نسبت سرمایه‌ها و سودها را می‌سنجند، نه سرمایه‌ها را و نه سودها را.

در حالی که جهت این نسبت و هدف این کوشش را در نظر می‌گیرند، که: **إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ** و **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**<sup>۱</sup> و **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَيْهَا**<sup>۲</sup>.

۲

## نیازها

انسان، سرمایه‌هایی دارد. در فاصله تولد و مرگ بر روی این سرمایه‌ها تجارت‌هایی انجام می‌دهد.

و این سرمایه را در بازارها و تیمچه‌هایی به جریان می‌اندازد. ناچار باید بهترین بازار و بهترین خریدار را بشناسد و بهترین میدان سود آفرین را جولانگاه خود بسازد و از تجارت‌های خسارت‌بار بگریزد تا سرمایه‌هایش رشد کنند و توشه‌ی بی‌نهایتی را که در پیش دارد فراهم سازد.

ما از استعدادهای عظیم انسان می‌یابیم که انسان بیشتر از این محدوده‌ی هفتاد ساله است. انسان برای این زندگی محدود به این همه استعداد نیاز نداشت، همان غرایز فردی و اجتماعی برای رفاه و نظم و عدالت زندگی هفتاد ساله، کافی بودند.

ما از عظمت استعدادهای انسان، ادامه‌ی او را می‌یابیم و چون انسان

۲. طلاق، ۷.

۱. نجم، ۳۹.

از بی‌نهایت سرمایه برخوردار است، پس بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و برای این بی‌نهایت راه باید استعدادهایش را بارور کند و پاهای نیرومندی پرورش دهد و مرکب‌هایی بسازد، همان طور که برای رسیدن به ماه، استعدادهایش را بارور کرد و مرکب‌هایی تهیه نمود و راه‌هایی را پشت سر گذاشت.

انسان باید در این محدوده‌ی هفتاد ساله پاهایی تربیت کند و مرکب‌هایی بیابد و سرمایه‌هایی را زیاد نماید و توشه‌هایی برای بینهایت راه بردارد و سپس راهش را شروع کند و حرکتش را دنبال نماید.

در این دنیا پاها ساخته می‌شوند و در آن مرحله راهها پیموده می‌گردند.<sup>۱</sup> همه‌ی انسان‌ها در یک نقطه‌ی انحطاط قرار دارند<sup>۲</sup> و فقط با سرمایه‌هایی هستند و پاهایی، هر کس هر قدر کار بکند و راه برود بالاتر می‌آید، تا ثروت، تا قدرت، تا ریاست، تا بهشت آب و نان و بالاتر می‌آید، تا آنجایی که نهایتی ندارد و تا بر نمی‌دارد. و این است که علی آن مرد راه فریادش بلند می‌شود: **آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ**،<sup>۳</sup> آه از توشه‌ی کم و راه دور. اگر هدف علی، بهشت نان و آب بود و بهشت حوریان بود که آن

۱. این است که می‌گویند: **اقرء ترق، بخوان و بالا برو**. و این است که یک عده از جهنم به بهشت می‌رسند، آنجا دنیای حرکت است: **هم فی شغل فاکهون**. پس، ۵۵. مگر آنها که پاهای خود را شکسته‌اند و زمین‌گیر شده‌اند، مگر آنها که با شرک‌ها و کفرها، خود را به زمین چسبانده‌اند؛ **أخلد الی الارض**. اعراف، ۱۷۶.  
 ۲. **ثم رددناه أسفل السافلین**. تین، ۵.  
 ۳. **نهج البلاغه‌ی صبحی صالح**، ح ۷۷.

توشه‌ها کم نبود، با کمتر از اینها به آن همه می‌رسند. علی راهی دارد تا بی‌نهایت و این است که هر چقدر توشه بردارد چیزی نیست، چون هر مقدار در برابر بی‌نهایت، صفر است و هیچ است و کم است.

آنهایی که این راه دراز را دیده‌اند و از این استعدادهای عظیم خبر دارند، اینها در فکر بازاری هستند و در جست‌وجوی خریداری که بیشتر سود بدهد و زیادتر بهره برساند و سرمایه‌ها را بارور کند که مگر در این راه به جایی برسند. این‌ها شب و روز مشغولند و شب و روز می‌کوشند، چون فرصتی ندارند. این است که باید خوردن و خوابیدن و رفتن و آمدن، همه‌اش تجارت باشد و کار باشد و عبادت باشد و حرکت باشد و پای رفتن باشد.<sup>۱</sup>

اینها دیگر درنگی نمی‌کنند و آرام نمی‌نشینند و از بازی‌ها سر باز می‌زنند. کسانی درنگ می‌کنند و به بازی گرفتار می‌شوند که هدفی ندارند. وقتی که ما بچه‌تر بودیم، مشتاق بازی و توپ بودیم، در انتظار می‌نشستیم تا ما را به بازی بگیرند، تملق می‌گفتیم تا را همان بدهند و قهر می‌کردیم و دور می‌شدیم تا نزدیک‌مان کنند، اما همین که هدفی پیدا می‌کردیم دیگر به توپ‌ها و بچه‌ها نگاه نمی‌کردیم، حتی اگر دعوت‌مان می‌کردند، می‌خندیدیم و اگر دست‌مان را می‌کشیدند، نق می‌زدیم و فرار می‌کردیم.

۱. این خلقت بهترین خلقت‌هاست که انسان با آزادی و انتخاب خود پایش را می‌سازد و راه می‌افتد. اگر انسان را ساخته بودند و بغل می‌کردند که ارزشی نبود، جبر بود و جبر ملاک ارزش نیست.

چرا؟ مگر توپ همان توپ نبود و بازی همان بازی محبوب نبود؟ چرا اینها همه‌اش همانها بودند، اما ما دیگر آن نبودیم، ما هدفی داشتیم و لباسی به تن کرده بودیم و مهمانی می‌خواستیم برویم.

آه حالا می‌فهمم که چرا خیلی‌ها به توپ‌های بزرگتر و کره‌های زمین و ماه و خورشید هم همان‌طور نگاه می‌کنند و توپ بازی نمی‌کنند و اسیر بازی نمی‌شوند. اینها کاری دارند و هدفی دارند و این است که مشغول نمی‌شوند و سرگرم نمی‌شوند. سرگرمی‌ها برای بی‌کاره‌هاست. بازی‌ها برای آواره‌هاست و آنها که جایی دارند و آنها که کاری دارند و آنها که به مهمانی دعوت شده‌اند و لباس ضیافت پوشیده‌اند، دیگر با توپ‌ها و با بازیچه‌ها، کاری ندارند. اینها نه بازیگرند و نه بازیچه و نه تماشاچی. اینها رهرو هستند و به تحرک‌ها رسیده‌اند و از تنوع‌ها گذشته‌اند.

اینها راه را می‌بینند و وقت کم را می‌بینند و این است که شب و روز می‌کوشند و آرام ندارند.

این است که همه‌ی خوردن و خوابیدن و حرکت‌های بی‌حاصل‌شان باید حاصلخیز بشود و بار بیاورد.

هیچ دیده‌اید که کسی خانه‌ای بزرگ ساخته باشد و در قرض مانده باشد، چگونه روز و شب می‌دود و چگونه حتی در مهمانی‌هایش در جست‌وجوی کار خویش است.

انسان بی‌نهایت سرمایه دارد و بی‌نهایت راه دارد و فقط هفتاد سال

وقت برای تجارت، آنهم، نصفش خوراک و پوشاک و مسکن و نصفش مقدمات اینها، وای به روزی که بقیه‌اش هم بشود، صرف نمایش دادن اینها که دیگر سرمایه‌ها از دست رفته‌اند یا راکد مانده‌اند و احتکار شده‌اند و یا از دست رفته‌اند و زیان شده‌اند.



### بازارها و خریدارها

باید در این وقت کم به تجارتی دست زد که بی‌نهایت سود بیاورد و باید به دنبال خریداری رفت که پولش نقد باشد و بازگردان داشته باشد و باید در جست‌وجوی بازاری بود که رونق داشته باشد، یک بازار، بازار پایین است با خریداری‌هایی به نام دل و هوس‌هایش و بنام مردم و حرف‌هایش و به نام دنیا و جلوه‌هایش، با ثروت و قدرت و شهرت و مدارک و عنوان‌هایش و به نام شیطان و وسوسه‌هایش.

و یک بازار هم بازار دیگری است با خریداری به نام الله، مالک، رحیم، مهربان.

اینها بازارها و خریدارها هستند، آن هم سرمایه و متاع‌های ما، باید دید که هر کدام چه می‌گیرند و در برابر، چه می‌دهند. آن بازار پایین، نمی‌تواند این همه سرمایه را جذب کند، سرمایه‌ها گزاف هستند و متورم می‌شوند و عصیان می‌آورند و بحران می‌آورند و...

آن خریدارها هم مصرف کننده‌ی مفت هستند. سرمایه را می‌بلعند، استعدادهای مرا به بازی می‌گیرند، چیزی بر آن نمی‌افزایند.

هنگامی که یک عمر برای دلم دویدم چه بازدهی دارد؟ هنگامی که یک عمر برای هوس‌های مردم سوختم آنها به من چه می‌دهند؟ جز چهار تا بارک الله و یک دقیقه کف زدن و چهار دقیقه سکوت.

اگر این خلق، از فرزندم گرفته تا زخم، تا پدرم، تا مادرم و دیگران به من چیزی دادند و برایم لذتی آوردند باید بسنجم که چه چیز از من گرفته‌اند. آیا اینها بیش از آنچه داده‌اند از من نگرفته‌اند؟ مغز من و دل من و عمر من به سوی آنها رفته، سرم شده مستراحشان و دلم شده انبار موجودها و بتخانه‌شان و عمرم شده چراگاه و جولانگاه‌شان، که چی؟ خودم هم نمی‌دانم، فقط اسیر عادت‌ها و هوس‌ها شده‌ام و از فکرم و سنجش‌م و اراده‌ام کاری نکشیده‌ام.

فکرم فقط در حساب خانه و اجاره‌اش کلنجار می‌رود و عقلم دخل و خرج را می‌سنجد.

و اراده‌ام در این تکرار خوردن و خوابیدن و خوش بودن، گرفتار شده است. از خودم و سرمایه‌هایم مانده‌ام. اگر اینها را شناخته بودم، دیگر به کم قانع نمی‌شدم و اگر تجارت‌ها و سودها را محاسبه کرده بودم، هیچگاه دوبار ضرر نمی‌دادم و از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شدم. من با این همه پا، فقط تا توالت و آشپزخانه رفته‌ام و با این همه سرمایه، فقط بوق حمام

خریده‌ام، آن هم در دهی که حمام ندارد و قدرت جذب این همه بوق را ندارد.<sup>۱</sup>

من از خانه‌ی وسیع وجودم با قسمت‌های گوناگون و اطاق‌های متعدد، فقط به مستراحش چسبیده‌ام و به آن مشغول شده‌ام، در حالی که باید تمام این اطاق‌ها منظم می‌شد. همان طور که دست و پا و موی و اندامم را منظم می‌کنم و پرورش می‌دهم، باید دل و مغز و فکر و عقل و اراده‌ام و روحم را پرورش می‌دادم و در جای خود می‌نهادم و در جای خود به جریان می‌انداختم.

۱. این داستان تاجری است که با سرمایه‌اش به پيله‌وری پرداخت و به شهری رسید که در آن بوق زیاد بود و خیلی ارزان و تاجر وسوسه شد و تمام سرمایه‌اش را بوق خرید. در آن زمان‌ها بوق را برای حمام می‌خریدند تا هنگام سحر به اینگونه اهل دل خبردار شوند و خود را به آب بزنند.

هنگامی که تاجر به شهر رسید، کسی نبود که بوق او را بخرد و بازاری نبود که آن همه بوق را جذب کند. حداکثر چند تایش آب شد و بقیه‌اش باد کرد و متورم شد. این داستان، ضرب المثلی شده برای آنها که تجارت بوق می‌کنند و بازار را نمی‌سنجند.

## خسارت‌ها

این خریدارها چیزی ندارند. چیزی به من نداده‌اند و چیزی به من باز نمی‌گردانند و اگر لذت می‌برم به خاطر این است که نمی‌دانم چه از دست داده‌ام. درست مثل آن پیرزال که بشقاب عتیقه را با یک دست بشقاب گلی رنگ مبادله کرده بود و خوشحال بود و لذت می‌برد، غافل از آن که با همان بشقاب می‌توانست صدهزار تا از همین‌ها را یکجا بخرد و درست مثل آن کودک که اسکناس صدتومانی را با ده تا کاکائو عوض می‌کند و زود در می‌رود که نکند طرف پشیمان شود و معامله را به هم بزند.

ما امروز خوشحالیم که خودمان را داده‌ایم و چند بارک الله و چند تا خانه و چند تا ماشین و چند تا فلان و بهمان گرفته‌ایم و فرار هم می‌کنیم که نکند طرف معامله را به هم بزند.

غافل از اینکه ما را به بیش از اینها خریدارند. و غافل از اینکه اینها قیمت یک لحظه‌ی ما نیست. چه می‌گوییم، نه اینها که تمام الماس‌ها و نفت‌ها و طلاها و نقره‌ها و تمام زمین و حتی تمام بهشت قیمت یک لحظه‌ی ما نیست. ما در یک لحظه می‌توانستیم بیش از زمین و بیش از بهشت بدست بیاوریم. می‌توانیم به رضوان و لقاء دست بیابیم، که:

«رِضْوَانٌ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ»<sup>۱</sup> اما در یک عمر به پیشیزی قانع شده‌ایم و خوشحال هم هستیم. درست مثل اینکه طیبی که در هر ساعت، هزار تومان می‌تواند بدست بیاورد، یک سالش را به صد کیلو ذرت بفروشد، زهی زهی تجارت.

راستی این خریدارها چیزی به من نمی‌دهند، درست است که آناسیس و قارون در یک عمر گنج‌ها بدست آورده‌اند، اما با این همه گنج، خودشان رشد نکرده‌اند، ثروت‌هاشان زیاد شده اما خود را باخته‌اند و از دست داده‌اند. درست است که علم من و ثروت من زیاد شده اما خودم چی؟ من اسیر اینها شده‌ام و مغرور به همین‌ها و این اسارت و این غرور علامت حقارت و کم شدن من است. اگر امیر بودم، اگر بر این همه حاکم بودم، اگر زیاد شده بودم، من اینها را به راه می‌انداختم اینها می‌شدند پای من، نه بار من، اینها می‌شدند پل من نه سنگ راه من.

علی خودش زیاد شد و ثروت‌ها را به راه انداخت، قارون‌ها ثروت‌هاشان زیاد شد و خود را باختند.

علی ثروتمند زندگی کرد و اینها ثروتمند می‌میرند.

علی امیر بود و اینها اسیرند، چون که حقیرند و از دست رفته‌اند.

من باید کاری بکنم که خودم زیاد شوم و سرمایه‌هایم رشد کنند. فکرم و دلم و عقلم و روحم بارور شود.

فکرم آگاهی‌هایی عظیم بگیرد و دلم عشق‌هایی بزرگ‌تر از خودم.

عقلم این ترازوی از دست رفته‌ام، دقیق‌تر شود و آزادتر شود و روح این

وسعت به تنگی نشسته با آن عشق و با آن شناخت، به راه گسترده‌ی خودش آشنا شود.

این پای نیرومند در این اطاق تنگ، ورم کرده و آب آورده. این موتور عظیم در این دوچرخه‌ی بچه‌ها زنگ زنده و ماتم گرفته است، بگذار در سفینه‌ی خودش بگذرد و در پهنای گسترده‌ی خودش شنا کند.

این خریدارها از دلم گرفته تا دل مردم تا جلوه‌ی دنیا و تا وسوسه‌های دشمن، همه‌شان پیسی گرفته‌اند و چیزی ندارند. مرا زیاد نمی‌کنند، خودشان زیاد می‌شوند و از من می‌ربایند و شاهکارشان اینکه فکر و محاسبه‌ی من را چنان مشغول کرده‌اند که نمی‌فهمم چقدر بوده‌ام و چقدر باختم‌ام، درست مثل همان بابایی که زن پتیاره‌اش آنقدر مشغولش کرده بود که فرصت طلاق دانش را نداشت.

فکر من اسیر کم‌ها شده. در حالی که می‌توانستم با فکرم، خودم و محرک‌هایم را بشناسم و با عقلم، سرمایه‌ها و بازارها و خریدارها را بسنجم. اگر فکر می‌کردم، می‌یافتم که محرک‌های من، باید از من عظیم‌تر باشند و از من بزرگ‌تر باشند.

آیا دلم و دل خلق و جلوه‌های دنیا از من بزرگ‌ترند که شب و روز، مرا می‌چرخانند.

اگر من در خودم و در اینها فکر کرده بودم، رشد می‌کردم و بزرگ می‌شدم و در نتیجه از اینها آزاد می‌گردیدم، همان طور که از تیله‌های دیروز و بت‌های کودکی و معشوق‌ها و دره‌های پیشینم آزاد شده‌ام. من باید به سوی کسی می‌رفتم که از من بزرگ‌تر باشد.

چه کسی بزرگ‌تر از من، جز حاکم بر من؟ من باید با کسی معامله

می‌کردم که چیزی داشته باشد، چه کسی دارا تر از مالک من. من باید سراغ بازاری را می‌گرفتم که قدرت جذب داشته باشد و چه بازاری وسیع‌تر از بازار آخرت؟ من باید در راهی می‌دویدم که بن بست نداشته باشد و چه راهی بهتر از بی‌نهایت؟

و اگر به سراغ دیگری رفتم و در جای دیگری، ناچار به بن‌بست می‌رسم و به دیوار و به عصیان و چه بسا بمیریم و به تولدی دیگر دست نیابم و در اطاقی که افتادن یک پرده آسمانش را می‌گیرد مدفون شوم.<sup>۱</sup> اگر در بازار دیگری معامله کردم، ورشکست می‌شوم و خسارت می‌بینم و این خسارت نتیجه‌ای حتمی است در هر عصری از عصرها؛ از عصر حجر گرفته تا عصر فضا و در هر دوره‌ای از دوره‌های زندگی، از کودکی و جوانی گرفته تا کمال و پیری.

**وَالْعَصْرِ**، به تمام این دوره‌ها سوگند، **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**، که انسان با این همه سرمایه در تمام دوره‌ها در خسارت مدفون است، چرا؟ چون سرمایه‌هایش رشدی نکرده و سودی نیاورده است. درست است که به ثروت، که به قدرت، که به علم رسیده است، درست است که اینها زیاد شده‌اند، اما خود انسان کم شده و اسیر شده و اسارتش علامت حقارت است.

و عامل این خسارت، عصرها و دوره و محیطها نیستند، عامل خسارت خود انسان، خود اوست. عصرها مقدس هستند به دلیل سوگندی که خدا یاد می‌کند. این سوگند، به ما درس می‌دهد که عصرها و

۱. اشاره به کتاب‌های فروغ و شعری از او.

زمانه‌ها مقصر نیستند، این انسان است که خسارت را می‌پذیرد. این انسان است که سرمایه‌هایش را به جریان نمی‌اندازد، از فکرش، از عقل و میزان سنجش و ترازویش، برای خودش استفاده نمی‌کند. به یک لیوان آب بیش از خودش فکر می‌کند، به دخل و خرج مغازه‌اش بیش از خودش می‌اندیشد. این انسان است که خودش را گم می‌کند و در غفلت‌ها و جهالت‌ها، خودش را به کم می‌فروشد. راستی که انسان در تمام دوره‌های تاریخی و در تمام نظام‌های گذشته‌اش ضرر داده و به خسارت رسیده و در بن‌بست مانده است.

به سیر مکتب‌ها نگاه کن و به جنگ‌هایی که به بار آورده و به انسان‌هایی که تا حد گاو، تا حد کندو، رشد نکرده‌اند و ایدآلشان همان کمون نهایی کندو است، در حالی که برای این زندگی کندویی به این استعداد‌های عظیم انسانی نیاز نداشتند.

این در دوره‌های تاریخی و در اعصار اجتماعی. در دوره‌های زندگی فردی هم همین طور، از پستانک و تیله و توپ و نمره تا دوست دختر و عشق و شهرت و قدرت و ثروت و ریاست.<sup>۱</sup> انسان در تمام این دوره‌ها خسارت داده، چون بیش از آنچه بدست آورده از دست داده است. معلومات و محفوظات و ثروت او زیاد شده اما خودش از دست رفته است و استعداد‌های درونی او، فکر و عقل و دل و روح و عمر او همه از بین رفته‌اند و تاریک شده‌اند.

خداوند در این سوره چه زیبا شروع می‌کند و چقدر عالی مقصر را

۱. *انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد.*

نشان می‌دهد و زمانه را تیرئه می‌کند و عالی‌تر اینکه انسان را در پشت در نمی‌گذارد و با درد، به حسرت و آتش نمی‌اندازد، که راه را باز می‌کند و بازار را نشان می‌دهد. پس از آنکه از سرمایه‌های او گفت‌وگوها کرده و به خاطر آگاهی او رسول‌ها فرستاده و پس از آنکه از طول راه او و نیاز عظیم او سخن گفته و بر این همه برهان نشان داده و بیان آورده است. این کار قرآن است که عظمت انسان و سرمایه‌های او را نشان می‌دهد<sup>۱</sup> و نیاز عظیم انسان و طول راه او را نشان می‌دهد<sup>۲</sup> و بازارها و خریدارها را ارزیابی می‌نماید<sup>۳</sup> تا انسان خود به تلاشی و کوششی برسد و گامی بردارد.

۵

### جبران‌ها: نقش ایمان در رشد

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، در تمامی دوره‌ها انسان در خسارت است مگر آنهایی که به هدفی و به عشقی رسیده‌اند و به آن سوگرویده‌اند. انسان مادامی که هدفی ندارد آهسته آهسته راه می‌رود و می‌لنگد و حتی می‌نشیند و می‌پوسد، اما هنگامی که کاری پیدا کرد حتی تا حد توالی رفتن و به مستراح رسیدن، آن وقت سرعت می‌گیرد و می‌شتابد و از تمام امکاناتش بهره می‌گیرد.

هدف‌ها و گرایش‌ها، ما را از رکود و احتکار نجات می‌دهند، اما این کافی نیست، چون پس از احتکار، جهنم اسراف در سر راه است.

هر هدفی تا اندازه‌ای استعداد ما را به کار می‌کشد و سرمایه‌های ما را بارور می‌کند، باید در انتخاب هدف سنجید و اندیشید تا هدفی بیابیم که تمام استعدادهای ما را بارور کند و تمام نیروهای نهفته و پاهای پنهان ما را بیرون بکشد.

انسان به خاطر معشوق می‌دود، هر چقدر معشوق عظیم‌تر و ارزنده‌تر باشد ناچار حرکت و کوشش‌اش و در نتیجه سود او زیادتر خواهد شد.

باید در انتخاب هدف سنجید که به سوی چه کسی رو بیاوریم، به

۱. لقد خلقنا الإنسان في احسن تقويم. تین، ۴. انی جاعل فی الارض خلیفة، و داستان آدم و

ملائکه. بقره، ۳۰.

۲. انا لله و انا اليه راجعون. بقره، ۱۵۶. ان الی ربک المنتهی. نجم، ۴۲. الیه الرجعی. علق، ۸.

در این دید، بهشت منزل ماست، دار ماست، نه مقصد ما و هدف ما.

۳. قل ان کان اباؤکم و ابنائکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله... توبه، ۲۴.

سمت چه هدفی بگرویم و به چه مقصدی مؤمن شویم. ایمان یعنی گرایش، گرایش به سوی چی؟ آیا به سوی کسی و چیزی که کمتر از ماست یا عالی‌تر از ماست؟

گرایش به سوی پست‌تر و یا برابر، یا اسراف است و یا رکود، یا انحطاط است و یا احتکار.

پول، قدرت، شهرت، ریاست و خلاصه دل و خلق و دنیا و شیطان اینها می‌توانند هدف ما باشند، اما این هدف‌ها چیزی ندارند و استعداد‌های شکفته شده‌ی ما را به بن‌بست می‌رسانند و در لجن می‌کشند.

ما در فاصله‌ی تولد و مرگ برای کسی کار می‌کنیم، کارفرمای ما چه کسی باشد؟ ما حرکت‌هایی داریم، محرک ما چه کسی باشد؟ باید در این محرک‌های اندیشید و آنها را مقایسه کرد و سنجید. این فکر و عقل ماست که کمک ما هستند، فکر، محبوب‌ها و محرک‌ها و کارفرماها را ارزیابی می‌کند و وضع آنها را مشخص می‌نماید که چه می‌دهند و چه می‌گیرند، عقل هم بر این ارزیابی‌ها نظارت می‌کند و می‌سنجد و بهترین آنها را نشان می‌دهد و در نتیجه‌ی این فکر و این سنجش به عشق و به گرایش و ایمان می‌رسیم.

گفتم که اینها چیزی ندارند، مصرف‌کننده هستند و محکوم هستند، نه در گذشته چیزی داده‌ند نه در آینده چیزی دارند که بدهند، نه چشمی و گوش‌ی و نعمتی داده‌اند و نه بهشتی دارند که بدهند و اگر لذتی و ثروتی بوده همان لذت بچه بوده از کاکائو و همان زیاد شدن ثروت بوده و کم شدن ما. این است که فقط یکی می‌ماند و این است که آیه متعلق‌ی ذکر

نمی‌کند و نمی‌گوید **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ**، چون این مرحله به عهده‌ی ماست و پس از فکر و ارزیابی و پس از تعقل و سنجش جز الله نمی‌ماند و این است که به سوی مالک هستی و انسان و به سوی حاکم هستی و انسان می‌آییم و با او معامله می‌کنیم و از آن راهزن‌ها و طارها به این قلعه توحید و این حصن<sup>۱</sup> عظیم پناه می‌آوریم.

چقدر نکته در این کلمه‌ها نهفته، **إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا**. مگر جز به سوی او می‌توان به سوی دیگری رفت و مگر جز با او می‌توان با دیگری سودا کرد! بر فرض چیزی نداده باشد و بر فرض بهشتی نداشته باشد، اما باز اوست که بر دل و بر خلق و بر دنیا و بر شیطان هم احاطه دارد و تسلط دارد و حکومت دارد. اگر بناست که با کسی باشیم و اگر بناست که مفت بیازیم پس چرا برای او نباشیم و به او نبازیم که حاکم است و عظیم است، نه محکوم و اسیر.

بگذر از آنکه همه‌ی هستی ما، همه‌ی سرمایه‌ی ما از خود اوست و بگذر از این که بی‌نهایت سود می‌دهد، چون دادن‌ها از او کم نمی‌کند؛ **لَا تَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا جُودًا وَ كَرَمًا** و جز بخشش و کرامت چیزی بر او نمی‌افزاید. خودش می‌گوید چگونه تمام می‌شود و یا کم می‌شود مملکتی که من قیومش هستم: **كَيْفَ تَنْقُصُ مَلِكُ أَنَا قِيَمُهُ**<sup>۳</sup>. هنگامی که انسان او را جهت می‌گیرد و به او می‌فروشد، هم بی‌نهایت می‌تواند حرکت کند و هم بی‌نهایت می‌تواند بدست بیاورد و در نتیجه نه بن‌بست و پوچی و عبث پیش می‌آید و نه خسارت و ضرر. نه احتکار و نه اسراف و نه فقر.

۱. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۲. کلمه لا اله الا الله حصنی.

۳. وسائل الشیعة، جلد ۱۱، صفحه ۱۶۸، روایت ۱.

عشق به حق و ایمان به او تمام سرمایه‌ها را به جریان می‌اندازد و تمام استعدادهای ما را به کار می‌کشد. به چه کاری؟ این کارها با نظر معشوق بستگی دارد. عاشق چشم به فرمان معشوق است، اگر او صالح باشد و صالح بخواهد، عاشق، صالح می‌شود و صالح می‌آورد. هنگامی که عشقی در سینه نشست و معشوق در دل خیمه زد، ناچار خواسته‌های این معشوق، عاشق را حرکت می‌دهد و این است که اعمال عاشق با خواسته‌های معشوق وابستگی دارد. هنگامی که خواسته‌های معشوق، صالح باشد، کارهای عاشق به صلاح می‌گراید.

و از آنجا که خدا جز خوبی نمی‌خواهد و جز رشد خلق را نمی‌خواهد، ناچار گروندگان به او و عاشق‌های به راه افتاده‌ی او، جز خوبی نمی‌آورند، «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». چقدر رابطه، چقدر وابستگی. وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. زیربنای عمل همین عشق است، زیربنای کارهای خوب و عمل‌های صالح، همان عشق صالح و معشوق صالح است، که: بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.

هنگامی که می‌خواهیم کارهایی را و عمل‌هایی را عوض کنیم، ناچار باید در شناخت‌ها و ارزیابی‌ها و سنجش‌ها راه بیابیم و آنها را عوض کنیم. ناچار باید در معشوق‌ها و عشق‌ها دست ببریم. عمل ادامه‌ی عشق است و عشق ادامه‌ی شناخت و انتخاب و شناخت و انتخاب هم ادامه‌ی فکر و عقل است. این عشق هم کار می‌آورد و هم همکار می‌سازد و هم شکیبایی و صبر و استقامت در کار.

سازندگی همکار و همراه و همفکر و شکیبایی در این راه‌ها وابستگی

با همان عشق و همان ایمان دارد. انسان در راه معشوق به اندازه‌ی عشقش صبر می‌کند. مگر نمی‌بینی که به خاطر رسیدن به تخم مرغ ارزان چگونه صف می‌کشند و روی برف‌ها می‌ایستند و سرما می‌خورند. مگر نمی‌بینی که چگونه از صبح تا به شام به خاطر معشوق‌های خود می‌دوند و مگر نمی‌بینی چگونه از عشق‌ها به عادت‌ها می‌رسند و از عشق‌ها به استقامت‌ها دست می‌یابند.

کلید تمام استقامت‌ها، شکیبایی‌ها و زاینده‌گی‌ها و سازندگی‌ها و کارآوری‌ها، کلید این سه مرحله، همان ایمان است.

کسی که عاشق حق شد، عاشق خلق می‌شود، که: عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست. و این عشق می‌شود زیربنای مبارزه و امر به معروف و نهی از منکر. کسی که عاشق شد، خواستار بهروزی و بهزیستی و رشد و حرکت و کمال معشوق است و در این دید حتی یک پر سبزی و یک لقمه نان و یک ورق کاغذ هم هدر نمی‌شود و ضایع نمی‌گردد، که باید هر چیز به رشد خود و کمال خود برسد و این خودداری از اسراف بر اساس این اعتقاد استوار می‌شود نه فقط بر اساس یک بخل و یا یک دید اقتصادی.

و کسی که یک پر سبزی را هدر نمی‌کند و اسراف نمی‌کند، چگونه می‌تواند شاهد از دست رفتن استعدادهای خلق باشد، چگونه می‌تواند خودش باتلاق خلق بشود و آنها را مطیع و مرید و برده‌ی خود بسازد و چگونه می‌تواند که شاهد اسارت و بردگی و در باتلاق رفتن خلق باشد و آرام بگیرد.

کسی که عشق به حق دارد عاشق خلق می‌شود و آنها را از بت‌ها و



طاغوت‌ها و شیطان‌ها نجات می‌دهد، هر چند به درگیری و مبارزه با آنها بینجامد، که برای مبارزه آماده است، چه در شکل روشنگریش و چه در شکل فریادگریش و چه در شکل پنهان‌کاریش و چه در شکل آشکار و مشخصش.

مؤمن نمی‌تواند بی‌تفاوت و یا سازشگر بماند. سازشگری و بی‌تفاوتی با ایمان و بالاتر، با توحید نمی‌سازد.

مؤمن برای انتخاب شکل‌های مبارزه‌اش، ملاک‌هایی دارد و نورهایی دارد. هدف او و شرایط او و دشمن او شکل مبارزه‌ی او را مشخص می‌کنند.

۱. گاهی هدف ایجاد رعب است، گاهی کنار زدن یک فرد است و گاهی عالی‌تر، تا سطح شکوفا کردن استعدادهای انسانی.

چون او به منابع انسانی بیش از منابع زیرزمینی می‌اندیشد، به شکوفایی و باروری آنها همت گماشته است. هر چقدر هدف حکومتی بالاتر بیاید، هر چقدر از امنیت و رفاه، از پاسداری و پرستاری فراتر برود، ناچار شکل مبارزه پیچیده‌تر می‌شود.

۲. همین‌طور دشمن و طرف مبارزه در شکل مبارزه اثر می‌گذارد.

۳. همان‌طور که شرایط و موقعیت‌ها در شکل آن اثر دارند. می‌بینیم که ابوذر فریادگر است اما نه در زمان ابوبکر و عمر، بلکه در زمان عثمان که خلق به خستگی رسیده‌اند و به ازدگی دست داده‌اند. و می‌بینیم که ابوذر فریادگر است نه دیگران، که ابوذر زبانش تیز شده و حمایت‌گردیده است، چون آسمان بر راستگوتر از ابوذر سایه نینداخته.

صبر و سازندگی و رشد دادن و عمل صالح و رشد کردن، ادامه‌ی

ایمان هستند و دنباله‌ی عشق به حق. عاشق بی‌کار نیست، هر کس به حق رسید، به حق می‌رساند. درخت زنده، شاخ و برگ و میوه دارد. به حرف آنهایی که می‌گویند دلت پاک باشد فریب مخور، دل پاک، عمل پاک می‌سازد. درخت زنده بار می‌آورد، مگر این‌طور نیست؟

و عاشق حق از یک سو عمل می‌آورد و شاهکار می‌آفریند و از یک سوی دیگر همراه و همکار، چون در راه، درگیری‌هایی هست که به تنهایی نمی‌توان با آنها روبرو شد.

و عاشق حق به اندازه‌ی عشقش شکیبایی دارد و صبر استقامت. آنچه صبر و سازندگی و عمل را پایه می‌گذارد، ایمان است و حب الله است، که:

وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ<sup>۱</sup>.

۱. بقره، ۱۶۵.

### نقش مؤمن در رشد

در این سوره گذشته از نقش ایمان در عمل و سازندگی و در صبر و استقامت، به نقش مؤمن در این مراحل اشاره دارد. این است که می‌گوید:

**تَوَاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ.**

آنها که در راهند و همکارند، یکدیگر را سفارش می‌کنند بر حقی که بدست آورده‌اند و بر صبری که باید بدست بیاورند، این نقش یک نقش سفارشی و اضافی بر نقش ثابت ایمان و عشق است. آیه از نقش ایمان در سازندگی به طور کلی صحبت کرد، کجا؟ در کلمه‌ی **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و این است که به یک مسأله‌ی عالی‌تر اشاره می‌کند و آن نقش سفارش و تواصی و گفت‌وگوی همراهان و همکاران است.

بر حساب طبیعی باید بگوییم آنها که به حق می‌رسانند و آنها که شکیبایی می‌آفرینند، نه آنها که بر حق و صبر سفارش می‌کنند، اما بر اساس یک دید دقیق‌تر که سازندگی و شکیبایی را از آثار ایمان می‌بیند، اینگونه تعبیر نمی‌کند، بلکه تعبیر عوض می‌شود؛ **وَتَوَاصُوا بِالْحَقِّ**، به حق یکدیگر را سفارش می‌کنند، **وَتَوَاصُوا بِالصَّبْرِ** و به صبر یکدیگر را می‌خوانند. این تواصی یک عامل دیگری است که تا مانده‌ی استعدادها

را به جریان می‌اندازد. آنچه از خسارت کلی انسان جلوگیری می‌کند و آنچه که تمام رشد را بدست می‌دهد، دو عامل است؛ یکی ایمان که زیربنای کار و همکار و استقامت در کار است و آفریدگار این هر سه و دیگری مؤمن است که با تذکرها و توأصی‌ها، غفلت‌ها را می‌سوزاند و استعدادها را به جریان می‌اندازد و این تذکر و سفارش تنها پس از این زمینه‌ی ایمان و عشق مفید است، که: **فَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**<sup>۱</sup>.

جرقه‌ها هنگامی مفید هستند که سوخت‌ها متراکم و فشرده باشند، هنگامی که چند قطره بنزین متراکم بشود و در جای خود بنشیند، با یک جرقه بارهای سنگین را به حرکت می‌اندازد و به مقصد می‌رساند، اما یک دریای بنزین رها و آزاد بر فرض بسوزد، کاری از پیش نمی‌برد و یک دنیا جرقه بر فرض بزند، حرکتی نمی‌آورد.

تذکرها و سفارش‌ها و جرقه‌ها برای مؤمن‌ها و فشرده شده‌ها و به راه رسیده‌ها مفید است و آنها را پیش می‌برد؛ **فَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ**. یادآوری برای اینها سود می‌دهد و ته مانده‌ی استعدادها را به جریان می‌اندازد.

ابن عمیر می‌گوید: در میدان بغداد مرا به جرم تشیع به چوب بستند و تازیانه‌ها زدند، تا شاید سِری را فاش کنم، تازیانه‌ها که به صد رسیدند توانم رفت و نیروی ایمانم به ته رسید، گفتم بگذار بگویم. در این لحظه صدای دوستم را شنیدم، دوستی که امام روانه‌اش کرده بود تا در این لحظه‌ی حساس توأصی به حق کند و توأصی به صبر.

صدایش را شنیدم که:

**يَا بَنَ أَبِي عَمِيرٍ أَذْكَرُ مَوْفِقَكَ عِنْدَ اللَّهِ**، محمد جایگاه خودت را در نزد خدا بیاد بیاور. با این سفارش و با این اشاره در میان جمعیت من، منی که به ضعف رسیده بودم و به آخر رسیده بودم، **فَتَقَوَّيْتُ بِذَلِكَ**. با این سفارش نیرو گرفتم و ایستادم و سِری بیرون نریختم.<sup>۱</sup>

این توأصی و سفارش است که انسان را از این خسارت‌ها هم می‌رهاند و تمام نیروهایش را به جریان می‌اندازد. و این اعجاز قرآن است که اینگونه دقیق تعبیرهایش را عوض می‌کند و اینگونه آگاه کلمه‌ها را به کار می‌کشد، که:

**وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ**.

انسان در خسارت است، مگر آنها که از چند مرحله گذشته‌اند.

۱. آنها که به عشق رسیده‌اند.

۲. و به عمل‌های صالح از سازندگی‌ها و استقامت‌ها و عمل‌ها.

۳. و آنها که گذشته از کارها و سازندگی‌ها و استقامت‌ها به سفارش‌ها

و توأصی به حق.

۴. و به توأصی به صبر رسیده‌اند.

هر کدام از این مراحل از دست برونند، به همان اندازه خسارت بدست

می‌دهند و همان اندازه از رشد و سود می‌کاهند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ

تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

## نظری کلی به سوره

۱. سوگند و قسم به عصر، دلیل مقدس بودن زمانه است. زمانه عامل خسارت نیست.

۲. الف و لام، به معنی کل است و هر عصر را شامل می شود، چه در زندگی فردی و چه در دوره های اجتماعی و تاریخی، یعنی قسم به تمام دوره ها که انسان در خسارت است. چرا؟ چون در برابر آنچه از دست داده چیزی بدست نیاورده است.

۳. با کلمه ی لفی خُسْرٍ به سرمایه ها و بازارها و خریدارها و خسارت انسان اشاره شده، خواه این خسارت به خاطر رکود سرمایه ها و یا اسراف در سرمایه ها باشد؛ رکودی که به خاطر جهل به سرمایه ها و یا جهل به نیازها است و اسرافی که به خاطر جهل به خریدارها و بازارهاست. کسی که بازار محدودی را جولانگاه استعدادهای عظیم خود کرده و کسی که با خریدارهای لخت و بی مایه سودا نموده، ورشکست می شود. همان طور که جهل به مقدار سرمایه و جهل به نیازهای بزرگ، به راکد ماندن سرمایه ها می انجامد، در نتیجه به خسارت.

۴. الا راه نجات از خسارت را نشان می دهد. در دو مرحله و با دو

عامل، یکی عامل ایمان و یکی عامل مؤمن.

۵. آمنوا بدون متعلق آمده و این ایمان سه اثر دارد: یکی عمل و

دیگری استقامت و دیگری سازندگی همکار و کار و استقامت در کار.

۶. عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، این هر سه را می‌تواند شامل بشود. در این سوره

رابطه‌ی بین ایمان و عمل مشخص شده است، ایمان است که عمل را

می‌آفریند و این عمل است که ایمان را نیرومندتر می‌سازد، همانند ریشه و

برگ، این ریشه است که برگ‌ها را می‌رویاند و این برگ‌ها هستند که ریشه

را غذا می‌دهند و نفس می‌دهند و رشد می‌دهند، تا حدی که با مسدود

شدن سوراخ‌هایشان ریشه می‌خشکد.

۷. تَوَاصُوا بِالْحَقِّ، به نقش مؤمن اشاره دارد و تغییر سیاق و سبک به

همین خاطر می‌تواند باشد.

۸. حق، در اینکه حق چیست، گفت‌وگو زیاد است و خلاصه آنچه با

قانون‌های حاکم بر هستی و حاکم بر انسان هماهنگ و مطابق باشد و به

رشد اینها بینجامد، حق است.

حق ثابتی است که ثبات می‌دهد.

۹. صَبِرْ وَ تَوَاصُوا بِالصَّبْرِ.

در یک سوره این همه بار نهفته، آنهم با آن آغاز و این روابط و این همه

دقت و این همه زیبایی. اگر ما خودمان بخواهیم اینگونه مطالب را بگوییم

چگونه شروع می‌کنیم و چگونه به انجام می‌رسانیم. آیا اینگونه می‌توانیم

از اعجاز قرآن و عظمت آن چیزی لمس کنیم؟ آیا با این مقایسه‌ها زودتر به

اعجاز و برتری قرآن نمی‌رسیم؟

## فهرست محصولات فرهنگی انتشارات لیلة القدر آثار مکتوب استاد علی صفایی حائری

### روش‌ها:

۱. مسئولیت و سازندگی: روش تربیتی اسلام.
۲. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دوره قبل و بعد از بلوغ.
۳. روش برداشت از قرآن: روش تفسیر قرآن.
۴. روش نقد (جلد اول): روش نقد هدف‌ها و مکتب‌ها.
۵. روش نقد (جلد دوم): روش نقد مکتب‌ها: آزادی.
۶. روش نقد (جلد سوم): روش نقد مکتب‌ها: آگاهی و عرفان.
۷. روش نقد (جلد چهارم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، مارکسیسم.
۸. روش نقد (جلد پنجم): روش نقد مکتب‌ها: آرمان تکامل، اگزیستانسیالیسم.
۹. روش برداشت از نهج البلاغه: ضرورت آشنایی با نهج البلاغه، روش برداشت از سنت.
۱۰. تربیت کودک: نقش معلم، روش تربیت، عوامل تربیت.
۱۱. خط انتقال معارف: روش تبلیغ و انتقال معارف بین نسل‌ها.

### اعتقادی کلامی:

۱۲. نامه‌های بلوغ: پنج نامه تربیتی، عرفانی، اخلاقی با توجه به بحران‌های انتخاب و معیارها.
۱۳. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۱۴. اندیشه من: تحلیل و بررسی سه مذهب عاطفی، سنتی و اصیل.
۱۵. حیات برتر: معاد از منظر قرآن.
۱۶. نقدی بر هرمنوتیک: نقدی بر کتاب‌های (فلسفه دین) نوشته هاسپرز و (خدا در فلسفه) ترجمه خرماشاهی و (کتاب و سنت) نوشته مجتهد شبستری.
۱۷. از وحدت تا جدایی: درآمدی بر نقد آرا و اندیشه‌های دکتر عبدالکریم سروش.

### دیداری تازه با قرآن:

۱۸. رشد: تحلیلی از رشد و خسر انسان‌ها (نگرشی بر سوره عصر).
۱۹. صراط: سیر و سلوک، راه‌ها و... (نگرشی بر سوره حمد).

### تفسیر قرآن:

۲۰. تطهیر با جاری قرآن (جلد اول): تفسیر سوره‌های فلق، ناس، توحید، تبت و...  
۲۱. تطهیر با جاری قرآن (جلد دوم): تفسیر سوره بقره.
۲۲. تطهیر با جاری قرآن (جلد سوم): تفسیر سوره‌های مدثر، قدر، علق و...  
۲۳. تفسیر سوره قدر: شناخت قدر آدمی، طرح و برنامه‌ریزی با توجه به نعمت‌ها و...  
۲۴. تفسیر سوره توحید: طرح و تنظیم و تحلیل سؤال در رابطه با شناخت خدا، بررسی راه‌های قرآن و راه‌های دیگر.
۲۵. تفسیر سوره کوثر: نسبت موقعیت و موضع‌گیری، موفقیت و پیروزی.

### امامت و ولایت:

۲۶. غدیر: تبیین و تحلیل ولایت و ضرورت و هدف آن و گام‌های رسول (ص).
۲۷. تو می‌آیی: حقیقت، ریشه‌ها، ادب و اثر انتظار، جایگاه امامت و ضرورت امام و...

### نهج البلاغه:

۲۸. حکمت: توضیح کلام علی (ع) در شناخت قدر انسان (خطبه ۱۶ نهج البلاغه).
۲۹. روزگار ستمگر: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.

### عاشورا:

۳۰. عاشورا: بررسی تحلیل‌های مختلف در زمینه حرکت امام حسین (ع).
۳۱. وارثان عاشورا: اضطرار به حجت، حق و شبهه، احیای امر، وارثان عاشورا و...  
۳۲. چهل حدیث از امام حسین (ع): ترجمه و تفسیر چهل حدیث از اباعبدالله (ع).
۳۳. مروی بر زیارت عاشورا: بررسی ارتباط فرازهای زیارت عاشورا.
۳۴. ذکر مصیبت ثارالله: جایگاه مصیبت و بیان مصائب امام حسین (ع).

## اجتماعی:

۳۵. بررسی: بررسی آزادی، انقلاب، برده‌داری و...

۳۶. نگاهی به تاریخ معاصر ایران: نقد موفقیت و عدم موفقیت دولت‌ها در ایران از قاجار تا پهلوی.

۳۷. پاسخ به پیام نهضت آزادی: نقد و بررسی موازین نهضت آزادی.

۳۸. روابط متکامل زن و مرد: مباحث ازدواج، تساوی زن و مرد، حجاب و آزادی.

## حکومت دینی:

۳۹. از معرفت دینی تا حکومت دینی: سیر تشکیل حکومت دینی از خودآگاهی تا عبودیت تا جامعه و حکومت دینی.

۴۰. مشکلات حکومت دینی: در فرض انحراف و بدعت و در فرض حکومت معصوم (ع).

۴۱. اهداف حکومت دینی: بررسی اهداف حکومت‌های دینی و غیر دینی.

## درس‌هایی از انقلاب:

۴۲. دفتر اول: انتظار: بینش بنیادی، راه انبیا، انتظار، مدیریت و تشکل.

۴۳. دفتر دوم: تقیه: مفهوم، اهداف، ابعاد، آثار، فقه، موارد، احکام.

۴۴. دفتر سوم: قیام: مفهوم، فضیلت، آثار، انواع، مبانی، اهداف، موانع.

## اخلاق و سلوک:

۴۵. نظام اخلاقی اسلام: جایگاه نظام اخلاقی اسلام و تفاوت آن با نظام‌های اخلاقی دیگر.

۴۶. اخبات: آنچه انسان را به رحمت حق واصل می‌کند.

۴۷. فوز سالک: مبانی و مراحل و اهداف سلوک.

## مسائل اسلامی:

۴۸. حقیقت حج: تحلیلی از مناسک حج.

۴۹. فقر و انفاق: دیدگاه اسلام نسبت به فقر و انفاق.

## دعا:

۵۰. بشنو از نی: مروری بر دعای ابوحمزه ثمالی.

۵۱. روزهای فاطمه (س): شرح خطبه فدک حضرت زهرا (س) در مسجد مدینه.

۵۲. دعاهای روزانه حضرت زهرا (س): شرح دعاهای روزانه حضرت زهرا (س).

## حوزه:

۵۳. استاد و درس (صرف و نحو): روش تدریس حوزوی.

۵۴. استاد و درس (ادبیات، هنر، نقد): جریان هنر در هنرمند و تاریخ، نظریه‌ها و...

۵۵. درآمدی بر علم اصول: به ضمیمه جایگاه فقه و شئون فقیه.

۵۶. روحانیت و حوزه: رکود فقه، مشکلات و راهکارها.

## هنر و ادبیات:

۵۷. ذهنیت و زاویه دید: در نقد و نقد ادبیات داستانی: نقد رمان‌های سووشون،

کلیدر، رازهای سرزمین من و...

۵۸. با او نگاه فریاد می‌کردیم: مجموعه اشعار: و با او با نگاه فریاد می‌کردیم،

آرامش، تابوت و...

## یادها و خاطره‌ها:

۵۹. یادنامه: زندگی نامه، وصیت نامه و فهرست توصیفی آثار مرحوم صفایی.

۶۰. آیه‌های سبز: داستان‌های تربیتی برگرفته از کتاب‌های استاد.

## نرم افزارهای صوتی

۱. شناخت: روش شناخت هستی و انسان و روش نقد شناخت‌ها.
۲. حرکت: ضرورت و جهت حرکت با توجه به شناخت انسان و قدر و اندازه و نیازهایش.
۳. تعلیم و تربیت: سرمایه‌های انسان، تربیت انسان قبل و بعد از بلوغ، تولد و تولید...
۴. سیر و سلوک: فوز سالک، اخبات، عرفان.
۵. رشد و انحطاط: عوامل رشد و انحطاط و رکود و درمان آن در انسان.
۶. قرآن: روش برداشت از قرآن، تفسیر سوره‌های زمر، توحید و کوثر و...
۷. نهج البلاغه و روایات: شرح خطبه‌های امام علی (ع)، کیفیت مطرح کردن احادیث و...
۸. دعا و مناجات: شرح و تفسیر دعا‌های عرفه، کمیل، ابوحمره ثمالی، خمسة عشر و...
۹. تاریخ: روش تحقیق در تاریخ، فلسفه تاریخ، تاریخ اسلام و...
۱۰. مدیریت و سازماندهی: سازماندهی و تشکل و مدیریت اسلامی.
۱۱. اصول حاکم بر حرکت اباعبدالله (ع): روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس و اصناف مردم (شرح خطبه ۳۲)، محرم و رمضان ۷۴ ه.ش.
۱۲. امام حسین (ع) و عاشورا: همراه با حسین (ع)، تصویری از شب عاشورا، زیارت عاشورا.
۱۳. ذکر مصیبت حسین (ع): روضه‌های شب‌های محرم.
۱۴. اضطرار به حجت: انتظار از حجت، انتظار برای حجت، بلا و تمحیص و... (محرم و رمضان ۱۳۷۳ ه.ش).
۱۵. احیای امر: ضرورت، مبانی، عوامل و آثار زنده کردن امر اهل بیت (محرم و رمضان ۱۳۷۷ ه.ش).
۱۶. ولایت و امامت: امامت، محبت ائمه اطهار، ولایت فقیه و...
۱۷. حکومت دینی: بررسی مبانی، طرح‌ها و شبهات حکومت دینی، آسیب‌شناسی و درمان (محرم و رمضان ۱۳۷۵ ه.ش).

۱۸. اهداف حکومت دینی: به انضمام بحث تبلیغ و خط انتقال معارف (محرم و رمضان ۱۳۷۶ ه.ش).

۱۹. مشکلات حکومت دینی: بررسی مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا (س) و خطبه فدک، بیانات اباعبدالله (ع) از مدینه تا کربلا. (محرم ۱۳۸۷ ه.ش).

۲۰. نقد و بررسی: حجاب، فقر، انفاق، فرهنگ، مالکیت.

۲۱. درس و بحث: صرف، منطوق، اصول، و...

## نرم افزارهای تصویری

۱. مبانی تفسیر: بررسی روش ترجمه، تفسیر، تأویل قرآن با توجه به روح و نور آن.
۲. روابط متکامل زن و مرد: ثبات در دین و ارتباط آن با زندگی زن و مرد.
۳. جمع‌ها و حاصل جمع‌ها: تجمع‌ها و آثار و آفات آنها.
۴. ضرورت بعثت: رسالت، زمینه، اهداف و روش کار رسول (ص).
۵. روزگار ستمگر و زمانه ناسپاس: شرح خطبه ۳۲ نهج البلاغه.
۶. انسان در دو فصل: روش تربیت اسلامی در دو دوره قبل و بعد از بلوغ. (سخنرانی در تالار وحدت، سال ۱۳۶۰).
۷. عمل، زمینه‌ها، انگیزه‌ها و آثار عمل: مروری بر خود، برنامه ریزی، زمینه‌ها و انگیزه‌ها.
۸. عمل، تمامیت عمل، استقامت: علل ناتمامی و ناکامی کارها، اتمام، استقامت و سلامت اعمال.
۹. عمل، آفات و موانع عمل: نقطه ضعف‌ها و آسیب‌ها، نظارت‌ها و بحران‌های عمل.
۱۰. مشکلات حکومت دینی: مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف‌ها و بدعت‌ها از دیدگاه امام علی (ع) در نهج البلاغه، شرح دعا‌های روزانه حضرت زهرا و شرح خطبه آن حضرت در مسجد مدینه، بیانات اباعبدالله (ع) در مسیر مدینه تا کربلا.
۱۱. عصر انتظار: سرّ احتیاج به خدا و اضطرار به حجت در نگاه انسان امروز.
۱۲. وداع صفایی: مراسم تشییع و تدفین استاد.



## آثار دیگر نویسندگان

۱. علی و جاری حکمت (جلد ۱ و ۲): هرکدام دربرگیرنده شرحی بر چهل حکمت از نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۲. علی و استمرار انسان: شرحی بر نامه ۳۱ نهج البلاغه، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۳. انسان جاری: (حدیث رویش و بالندگی انسان)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۴. دین و نظام سازی: (در اندیشه استاد علی صفایی حائری)، به قلم سید مسعود پور سید آقایی.
۵. مشهور آسمان: مجموعه خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به کوشش عزیز الله حیدری.
۶. اندیشه‌های پنهان: (رویکرد سیستمی به حیات معنوی انسان)، به قلم علاءالدین اسکندری.
۷. رد پای نور: خاطراتی از زنده یاد علی صفایی، به روایت سید عبدالرضا هاشمی ارسنجانی.
۸. رندان بلاکش: مقایسه و تطبیق عرفان حافظ و علی صفایی حائری، به قلم سید مجید سلیمان پناه.
۹. علم و دین: جهت یابی علوم از وحی، به ضمیمه بحثی در رابطه با تجربه دینی. (متن دو سخنرانی دکتر رضا حاجی ابراهیم در سالگرد استاد صفایی).
۱۰. بینش‌های قرآنی: برداشت‌های استاد صفایی از قرآن، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.
۱۱. تا چشمه صاد: نگرشی بر مکتب تفسیری استاد صفایی، به قلم سید عبدالمجید فلسفیان.

نشانی پستی مؤسسه تحقیقاتی - فرهنگي ليله القدر

قم: خیابان طالقانی (نرسیده به سه راه بازار) / کوچه ۸۷ / کوچه شهید

حبیبی (شماره ۱۳) / پلاک ۱۹ - صندوق پستی: ۳۸۴ - ۳۷۱۸۵

تلفن‌های مرکز پخش:

۰۲۵۱ - ۷۷۱۲۳۲۸

۰۹۱۲۷۴۶۱۰۲۲

نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۱۷۳۷۸

WEBSITE: [www.einsad.ir](http://www.einsad.ir)

EMAIL: [info@einsad.ir](mailto:info@einsad.ir)

انتشارات ليله القدر در سراسر کشور نماینده فعال می‌پذیرد